

بنیاد فرهنگی کهزاد

خوانندگان ارجمند علاقمند!

نوشته ئی را که اینک مطالعه میفرمائید جدا از کتاب «لشکرگاه» است که قبلاً از طریق اینترنت با تجدید چاپ خدمت تان تقدیم شده است. این مقاله پیشتر از آن کتاب در مجله «آریانا» به نشر رسیده بود و در حقیقت مقاله ایست که قبل از آنکه به شکل کتاب تحقیقات آن تکمیل شود، به نشر رسیده بود.

بهر حال موضوعات جالب در این اثر به نظر میرسد و به ویژه نامهای تاریخی و جغرافیائی است که متأسفانه کمتر از آنها شنیده میشود و آن جاها دیگر به آن نامهای تاریخی یاد نمیشوند.

قابل یاد آوریست که با این تحقیقات نام تاریخی **لشکرگاه** احیا شد و نام مرکز ولایت مهم هیرمند قرار داده شد. این نام همچنان هموزن با نام «دانشگاه» میباشد که در دهه 1320 در نوشته های علامه کهزاد بکار رفته است و امروز ما آنرا دوباره احیاً مینمائیم.

امید است این آثار مورد علاقه بیشتر تان قرار گیرد و از زندان های کتابخانه ها خارج شده و در فضای آزاد جهانی اینترنت در سراسر جهان بدست تان برسد.

داکتر فریار کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

پژوهشگاه تاریخ و باستان شناسی

بنیاد فرهنگی کهزاد

لشکرگاه
یا
لشکری بازار

احمد علی کهزاد

لشکرگاه یا لشکری بازار

احمد علی کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

بدوست دانشمند، نویسنده و شاعر توانای معاصر
خلیل الله خلیلی تقدیم است.

اول سرطان 1327

یکی از جاهائی که در طی مسافرت اخیر بطرف قلعه بست بدون اراده و اطلاع قبلی بدیدن آن موفق شدیم بقایای یک سلسله آبادی های دامنه دار و بسیار بزرگ و با عظمتی است که در امتداد انحنای ساحلی کناره ها ی چپ مجرای هیرمند به فاصله سه کوهی (9 کیلومتری) شمال شرقی خرابه های قلعه بُست رخ بطرف دشت پهناوری افتاده است و معمولاً امروز بنام **لشکری بازار** یاد می شود و بیهقی در تاریخ مسعودی آن را بنام «لشکرگاه» خوانده و نه تنها طوری که از ظاهر اسم معلوم می شود، محض «اردوگاه» غزنویان بوده بلکه هسته مرکزی آن را قصور سلطنتی با تمام آنچه خاصه یک دربار با عظمت و قدرت است تشکیل داده بود.

تعجب است که جایی با این همه بزرگی و عظمت چنان فراموش خاطرها شده است که در روزگار ما حتی نامی هم از آن کس نبرده و نمی برد جز یک عده از ساکنین محلی که علاقه داری شان جزء آن آمده و بنام علاقه داری «لشکری بازار» معروف شده است. علت این فراموشی دو چیز است: یکی خود اسم «لشکرگاه» که با وجود استعمال در تاریخ مسعودی آیندگان آن را به مفهوم عام لشکرگاه و یا اردوگاه گرفته و آن را در مضافات شهر بُست محض یک رهایشگاه عادی اردو تصور کرده و گذشته اند. دوم قلعه بُست و بخصوص طاق تاریخی آن که در نشریات سالیان اخیر بنام «طاق بُست» شهرت یافته و اصلاً در تاریخ سیستان به اسم «خضرا» یاد شده است. این کمان زیبا که واقعاً یکی از شاهکارهای معماری اخیر عصر صفاری در افغانستان است و شاید یادگار منحصر به فرد این دوره باشد، به آن شکوه و قشنگی نی که دارد توجه مردم و سیاحین و منتبعین را طوری بخود جلب کرده که بقیه آثار، حتی آبادی های با عظمتی را که به مراتب از قلعه

بُست بزرگتر و محتشم تر است، فراموش کنند. علت سوم هم در بین است و آن عبارت از کناره بودن لشکرگاه از راه موجوده ایست که از پهنای دشت، از سواحل هیرمند، از مقابل گرشک، بطرف خرابه های امروزی نفس قلعه بُست رفته و هر کس را مجال و فرصتی دست نمی دهد که در دامن دشت دورتر از خطی که با نشانی ها برای حرکت وسایل نقلیه معین شده است، بیرون رود.

خرابه هائی که نفس شهر بُست و باغها و مقابر، مشاهیر و بقایای عمرانات مشهور دور و نزدیک و دهکده های اطراف و بالآخر لشکرگاه بزرگ محمود و مسعود با کوشک سلطنتی و باغهای شکار وارد و بازار مربوطه آن همه در آن واقع شده است، جلگه پهنآوری است که میان خط جریان رودخانه بزرگ هیرمند و ارغنداب افتاده و امروز و هزار سال قبل به صفت «دشت» یاد می شود. اسم خاصی هم داشت که در نسخ مختلف تاریخ مسعودی یا تاریخ بیهقی به صورت (لنگان) و (لگان) و (یکان) و (بکان) آمده است. در تاریخ سیستان صفحه 308 حین جنگ بین محمد حمدون و احمد قدام این دشت که میدان حرب آنها بوده بنام (بکان) یاد شده و اصل متن چنین است "... احمد بن قدام زینجا به بست شد، بدشت بکان حرب کردند و طغان به هزمیت رفت ...". چون فرخی در قصیده معروف خود این جا را واضح و در قید وزن و قافیه (دشت لکان) خوانده بهتر است قبل از یافتن راه حل دیگر این دشت را به همین ضبط اخیر بشناسیم. ملتفت باید بود که درحوالی قریب لشکرگاه و کوشک سلطانی دشت لکان محلی بنام دشت «چوگان» هم یاد می شد و در حقیقت عبارت از میدان چوگانی بود که محمود خود آن را درست کرده بود. چنانچه در صفحه 149 تاریخ بیهقی که به اهتمام داکتر غنی و داکتر فیاض چاپ شده به این امر اشارت شده است و گمان می کنم با این تذکر صریح دیگر مورد ندارد که به اعتبار بعض نسخ دیگر دشت چوگان را «جگان» و «موچگان» بخوانیم. با اشارات متون نسخ بیهقی و فرخی درین شبهه ئی نیست که لشکرگاهی که از آن صحبت می کنیم با کاخ سلطانی در همین دشت لکان یا لنگان واقع بود.

چون فاصله بُست از لشکرگاه بحساب بیهقی یک فرسنگ بود و حالا بقایای خرابه های این دو نقطه سه کروه (9 کیلومتر) از هم فاصله دارد، سئوالی در خاطر می گذرد که آیا به این ترتیب می توان بُست را هم در دامن دشت لکان قرار داد یا خیر؟

امروز در چوکات وسیع این کلمه می توان نفس شهر بُست را هم قرار داد زیرا متاسفانه بعد از خراب شدن نهادهای آبیاری که از هیرمند جدا شده بود، قسمت های سرسبز نخلستان ها و باغستان ها و تاکستان ها اراضی مزروعی ماحول شهر که روزی شهرت بسزا داشت، همه بصورت دشت در آمده و خواهی نخواهی دامنه دشت لکان وسیع تر شده است. نهر سراج تنها نهری است که تا یک اندازه بسیار محدود عمل نهرهای آبیاری قدیمه را فقط در بعضی حصص سهل و نواحی دشت مذکور انجام می دهد.

روی نقشه اگر دیده شود مجرای رودخانه ارغنداب از کوکران قندهار تقریباً بصورت خط مستقیم بطرف غرب جانب حاشیه سیستان پیش می رود ولی مجرای هیرمند از حوالی

گرشک به بعد به تدریج از حصه غربی به طرف جنوب غربی منحرف شده و انحنای آن تا پای ویرانه های بالاحصار بُست شکل نیم دایره بخود می گیرد و از اینجا سراسر است و مستقیم بطرف جنوب مایل می شود و در افق مقابل با مجرای ارغنداب یکجا می گردد و به این ترتیب دشت لکان در چوکات بزرگ و نهائی خود تمام ساحه بین خط سرک قندهار و کشک نخود یا «فیروزوند» گرشک و مجرای رود خانه های فوق الذکر را در بر می گیرد.

شبهه ئی نیست که از نقطه نظر جغرافیائی محل تلاقی دو رود خانه بزرگ هیرمند و ارغنداب سبب آبادی شهر بُست و مضافات و مربوطات آن شده است ولی ثقل آبادی ها نه در ارغنداب بلکه در حوزه هیرمند افتاده و علت آن هم حتماً فروانی آب است.

طوریکه بالا اشاره کردیم آب هیرمند از پای ویرانه های حصار بُست می گذرد و بقیه آبادی های عمده شهر از هر نقطه نظری که بوده همه در امتداد انحنای کناره های چپ آن واقع بود چنانچه بقایای آن متصل مسیر رود خانه حد به حد مشهود است و بعد از فاصله سه کروهی شمال شرقی بالاحصار شهر بقایای با عظمتی دیده می شود که امروز مجموع آن بنام «لشکری بازار» یاد می شود و علاقه داری ئی هم قریب آن به همین نام موجود است. بیهقی حین شرح مسافرت مسعود به بُست چندین جا از آن به اسم «لشکرگاه» یاد کرده و بعد از شرح چگونگی بقایای امروزی آن که صحنه تا یک اندازه در نظر خواننده مجسم شود، به استخراج بعضی قسمت های مربوطه متن تاریخ مسعودی و شرح آن خواهیم پرداخت و تا جائیکه متن با حقیقت تطبیق می شود واضح می گردد که لشکرگاه نه تنها محل رهائش عسکری بوده بلکه مقر سلطنتی محمود و مسعود در بُست همین جا بوده، نه در نفس شهر.

قراریکه بالا تذکر دادیم گذر ما در لشکرگاه-سلاطین غزنوی بصورت غیر مترقبه صورت گرفت. صبح روز پنجشنبه 26 حمل که از گرشک عازم بُست بودیم در راه جناب نائب الحکومه قندهار از محلی بنام لشکری بازار تذکر می دادند. ساعت های قریب چاشت به ملاحظه «طاق خضرا» و معاینه خرابه های نفس شهر و چاه معروف چند طبقه ئی بالاحصار و باره و بروج حصار و محوطه خارجی دیوارها که در یک حصه مشرف بر آب های هیرمند است و معاینه لوحه های یکی از مقابر نزدیک بُست که به زیارت امام صاحب معروف است، گذشت. چون حصه بیشتر مقابر و مشاهیر و زیارتگاه ها به فاصله دو سه کیلومتری شمال بالاحصار واقع شده و راه آن از راه عادی بُست به گرشک چپ است، ساعات اول بعد از ظهر به ملاحظه گنبدها و خواندن و عکاسی بعضی کتیبه های زیارت «شهزادگان سرواز» و «شهزاده حسینی» و غیره گذشت که تفصیل آن شرح و بسط جداگانه بکار دارد. آنگاه پس به حوالی قریب خرابه های حصار بُست مراجعت کرده و بعد از طی کمی فاصله باز از راه عادی بطرف مجرای هیرمند که در پهنای دشت بواسطه فرو رفتگی مسیر آن غیر مرئی است، جسته جسته به خرابه های نزدیک شده و کمی دورتر بیک رشته آبادی های نیمه ویرانه نزدیک شدیم که در فراخی دامان بیکران دشت آنقدر بزرگ معلوم نمی شد ولی دفعه تا به تناسب و عظمت واقعی آن مجسم گردید.

جناب نائب الحکومه قندهار که قبل برین اینجا را مفصل دیده بودند، می خواستند از همان زاویه و نقطه ئی که بار اول وارد شده بودند، خرابه های لشکری بازار را به ما نشان دهند ولی چون دامنه های خرابه ها چندین کیلومتر طول دارد و اصلاً از دامن دشت از هر گوشه ئی می توان وارد شد و راه بلد اولی هم حاضر نبود از صفحه مقابل به حصص وسطی خرابه ها نزدیک شدیم. آقای خلیلی که مثل ما اسمی از لشکری بازار شنیده ولی آنرا ندیده بود، با دلچسپی های زیادی که بتاریخ درخشان عصر غزنوی دارد با مجلدی از تاریخ بیهقی به بُست آمده و اینک وارد لشکرگاه می شود. طاق خضرا یا بست و کاخ سلطانی، بانگ هیرمند، باد ملیح دشت لکان و اشعار غرای قصیده سرای سیستانی، فرخی و عظمت و جلال دربار محمود و مسعود با سبک و شیوه گفتار حقیقی و باشکوه بیهقی که رفیق دانشمند ما از کثرت مرور حصه های زیاد آنرا از یاد دارد، همه یکجا شده و فضائی تولید کرده بود نهایت گیرنده و وجدآور. ساعت های نزدیک دیگر است، آفتاب در افق غربی آنطرف آب هیرمند در آنطرف پهن و در دشتی که نشیبش ریگ روانست آرمیده و از ماورای ریگ های میدان در پرتو خوابگاه ازدها آخرین شعاع آتشین خویش را به ویرانه های کاخ سلطانی، دیوارهای کوشک دشت لگان و به کنگره های بروج لشکرگاه می فرستد.

بعد از عبور جوی آبی که از نهر سراج جدا شده است و طی صد دو صد قدم در پای یک سلسله دیوارهای بلند و طولانی رسیدیم. در وسط دیوار از مدخل بزرگی گذشتیم که به دو طرف آن برج ها و اطاق ها با دیوارهای بس ضخیم تعمیر شده است. دفعته وارد میدان بسیار بزرگ مستطیل شدیم که دیوارهای چهار ضلع آن همه آباد است و در وسط آن صفه ئی تا حال باقی مانده. محوطه ئی با این عظمت و بزرگی با این همه دیوارها و مدخل بزرگ که آثار خرابی کمتر در آن وارد شده است، دفعته ذهنیت ما را که تا دقایق اخیر منتظر چیزهای عادی بودیم، تغییر داد. چون لشکری بازار تنها اسمی است که باید عجلتاً مقصود این همه آبادی ها را از مفهوم آن استخراج کنیم، بفکر یکی از میدان های مشق نظامی ها افتادیم ولی فوراً باید عرض کنم که این حدس خلاف حقیقت بود و بعد از پایان شرح چشم دید خویش در خرابه ها، از زبان بیهقی حقیقت امر را بشما شرح خواهم داد و عجلتاً سیر و ملاحظات خود را ادامه می دهیم.

بعد از نگاهی به چهار سمت این احاطه وسیع پیش رفتیم و از مدخل بزرگ و بلند دیگر گذشته وارد محوطه دیگر گردیدیم که بذات خود خیلی کلان می باشد ولی طبعاً نه به تناسب محوطه اولی که به پهلوی آن کوچکتر معلوم می شود. دیوارهای این محوطه داخلی 8 متر بلند و یک سلسله کمان هائی دارد که قوسی آن به اصطلاح فرانسوی بشکل نعل اسب و حاشیه های پلستر آن در جاهائی که باقی مانده دنداندار می باشد. پایان تر از ارتفاع سر کمان های مذکور یک عده کمان های دیگر در دیوارها تعبیه شده که مقصود از آن شاید استحکام دیوارها باشد. بهر حال تناسب، جسامت، بلندی دیوارها، ارتفاع، تناسب و ترکیب کمان ها، بقایای پلسترکاری روی دیوارها، تزئینات بشکل گل های بزرگ مدور که جاهای افتادگی آنها کنده در سطح دیوارها معلوم می شود، آثار تزئینات قالب گرفته

شده و حتی شواهد بعضی رنگ آمیزی ها در نقاط مصئون از باران در زیر کمان ها به مراتب به حیرت ما افزود. بعد از ملاحظه این همه جزئیات باز در پهنائی آبادی های نیمه ویرانه پیشتر رفتیم و بعد از مدخل بزرگ دیگر وارد تالاری شدیم بشکل صلیب که به تعبیر مدیر هیات حفريات فرانسوی محل دربارهای رسمی سلاطین غزنه بود. دیوارهای ضخیم به بلندی چندین متر ایستاده و از روی وسعت محوطه مرکزی آن تخمین می شود که چه گنبدی بزرگ فراز آن برپا بود. در چهار گوشه تالار اطاق های بزرگ دیگر با مدخل ها و روشنندان ها مخصوص امور درباری موجود است و ممیزات زیادی از اختصاصات سبک معماری وقت که نظیر آن در هیچ یک نقطه دیگر افغانستان و حتی در سائر آبادی های اسلامی در کشورهای دیگر هم دیده نشده، تا اندازه زیاد واضح و جابجا باقی مانده است. در مقابل دهلیز عریض تالار دربار محوطه داخلی بزرگ دیگر دیده میشود که در آن جا بزرگان و اهل دربار و کسانی که روزهای مخصوص بغرض تشریف به بارگاه سلطانی می آمدند انتظار می کشیدند.

پیشتر گفتیم که در چهار کنج تالار بزرگ دربار اطاق های بزرگ دیگر تعبیه شده است که بدون سقف همه دیوارهای آن ها باقی مانده و چون سقف های آن ها گنبدی بوده برای تعمیر گنبد روی محوطه اطاق های مربع در زاویه های اطاق ترتیبات مخصوصی گرفته شده که مختص به سبک معماری غزنوی ها است.

بطرف شمال تالار دربار چندین رسته اطاق های دیگر با راه روا و ترتیبات مخصوص دیده می شود که قرار قراین حصص خصوصی کوشک سلطنتی دشت لکان را تشکیل می داد. آخرین قطار اطاق های این حصه مشرف به رود خانه بزرگ هیرمند است و از زیر هر کمان و هر کلکین و دریچه که برون نگاه شود، سطح آب رود خانه از پای دیوار های ضخیم و بلند کوشک کهن عبور می کند و در ماورای خطوط و بازوهای هیرمند جلگه پهناور و سرسبزی افتاده که آخرش در سر تا سر افق مقابل با خط آسمان پیوسته است.

کوشک دشت لکان و دیگر قسمت های لشکرگاه از جانب دریا هم مدخل و یا مدخل هائی داشت که ما اتفاقی یکی آن را تقریباً در همین حصه که وارد شده ایم، دیدیم و بلا شبهه در نزدیکی آن کشتی های خورد و بزرگی لنگر انداخته بود. نظیر آن هائی که فرخی در پای دژ بُست دیده و در وصف آن ها می نویسد:

مرکبان آب دیدم سر زده بروی آب	پا لهنک هر یکی پیچیده بر کوه گران
جانورکش مرکبانی سرکش ناجانور	آب هریک را رکاب و باد هریک را عنان
بر سر آب از بر زین گسترانیده زمین	وان زمین از زیر هر ماهی بفریاد و فغان

موضوع کشتی ها درمدخل دریائی کوشک دشت لکان بیاد شما باشد زیرا در دوره یکی از اقامت های مسعود در این جا حادثه ئی رخ داده که در موقعش این جا شرح خواهیم داد.

چون پیشتر عرض کردم که بلا انتظار و صورت غیر مترقبه از راه یکی از مدخل های وسط به این آبادی های با عظمت وارد شدیم و در پهنائی عرض آن تا کناره های هیرمند پیش رفتیم، حالا که بکنار رود خانه رسیده ایم بهر دو طرف شرق و غرب که نگاه می کنیم دامنه آبادی است که پیش از هزارها متر این طرف و آن طرف در امتداد مسیر رودخانه عظیم هیرمند منبسط است و دیوارهای ضخیم و بلند و پهن است که بر سطح آب حاکم می باشد. دشت پهناور، رود خانه بزرگ، جلگه عظیم، افق وسیع، آبادی های با عظمت و کهن، کوشک سلطانی را در قلب لشکرگاه در آغوش گرفته و هزار سال است که آب هیرمند با رفتار ملایم و پر تمکین خود از پای آن کاخ با ابهت می گذرد.

ساعت خیر دیگر است. آفتاب نشست، نسیم خفیفی از ماورای پهنائی دریا میوزد. با عجله ئی که در پیش است از این اطاق به آن اطاق، ازین گوشه به آن گوشه در تردد هستیم و در هر دقیقه از سوراخ نیم ویرانه کلکین و کمان نیمه افتاده طاقی، گوشه ئی از سطح رود خانه بنظر خورده و با عبور و حرکت سریع ما از نظر ناپدید می شود. چون وقت تنگ است امکان ندارد که همه جاها را به بینیم. بهر حال حصصی را که ملاحظه کردیم حین برگشت باز سرسری دیده و چون حصص باقی مانده شرقی پیکر آبادی های لشکری بازار سر راه حرکت ما بطرف گرشک بود، متوجه قسمت های غربی شدیم. در این طرف باز متصل هم محوطه های داخلی میدان های محاط با دیوارها وجود دارد که تعیین مقصد اصلی آبادی های آن مطالعات عمیق و مفصل بکار دارد، تا اینکه از آخرین محوطه گذشته و به مدخل بزرگ غربی رسیدیم. جناب نایب الحکومه پیشتر به بلندی قریب دیوار مدخل بالاشده و ما را صدا زدند و چیزی که پیش روی خود دیدیم بقایای دو رسته دکان های لشکری بازار است که درست در محور مدخل بزرگ اقلأ بطول یک کیلومتر افتاده و از افق مقابل جاده مستقیمی از میان صفوف خرابه های دکان ها گذشته و به دروازه بزرگ منتهی شده است.

در منتها الیه نقطه غربی بازار در کناره های مسیر هیرمند خرابه با عظمت دیگری معلوم می شود که بعلت نبودن وقت و عدم آمادگی از آن صرف نظر کردیم. قرار بیانات جناب نایب الحکومه قندهار دیدن لشکری بازار وقتی به بیننده بیشتر تاثیر وارد می کند که از همین جاده مستقیم از میان بقایای قطار دکان ها وارد شود. واقعاً طی یک کیلومتر درین جاده مستقیم و دیدن خطوط دیوارهای دکان ها و رسیدن در مقابل درب بزرگ و عبور از میان یک سلسله میدان های محوطه ها، دروازه های بلند و طاق ها و دیدن آبادی های متناظر نسبت به محور مدخل ها به مراتب بیشتر تاثیر وارد می کند و وضاحت نقشه عظمت بنا و استحکام عمارات و قدرت نقشه کشی عمرانی وقت از نقطه نظر فن خوبتر مد نظر مجسم می گردد.

بهر حال بعد از چند دقیقه توقف در پیرامون دروازه غربی لشکرگاه راه مراجعت پیش گرفتیم. قسمت هائی را که تا تالار دربار کوشک سلطانی اتصال داشت از زوایا و راه های دیگر عبور کردیم و به حصص شرقی پیکر آبادی ها پیش رفتیم. نظیر تالار دربار و

محوطه های داخلی مربوطه آن تالار دیگری آمد عیناً به نقشه و پلان اولی ولی به تناسب کوچک تر. بطرف شرق این تالار مدخل بزرگی است رخ به محوطه داخلی با کمان ها و ملحقات مربوطه آن. از روی ترتیبات مهندسی و به اساس ادارات متون بیهقی چنین استنباط می شود که اینجا در روز های توقف سلطان محمود و مسعود در کوشک سلطانی مخصوص حضور وزرای عصر بوده که بجای خود قصر رسمی و تالار جلوس و اطاقهای مخصوص دیوان و دفتر و محوطه داخلی برای بار دادن ایلچیان و مامورین ملکی و عسکری داشته و به اصطلاح وقت آن را دیوان وزارت می گفتند. در سمت شمال یعنی جانب مجرای هیرمند، بطرف شرق و جنوب یعنی رخ به دامنه های دشت لکان، آبادی هائی افتاده است که مطالعات اساسی هویت آنها را روشن خواهد ساخت. بعد از عبور از حصه ئی بازار از پهنای آبادی ها گذشته و بار دیگر به کناره های رودخانه نزدیک شدیم و لب لب دریا جانب شرق پیش رفتیم. در چند صد قدمی مقابل ما از میان دریاچه ها، دیوارهای مشبک معلوم شد و توجه را بیشتر جلب کرد. پیش رفتیم، چهار اطاق بزرگ متصل هم مشرف بر آب های رودخانه آباد شده و در داخل دیوارها برای هزاران کبوتر خانه ساخته اند و اینجا بلاشبه کبوتر خانه کوشک سلطانی بود و در روزگار آبادی و جلال قصر هزارها کبوتر از منقذهای کبوتر خانه فراز مجرای رودخانه بزرگ و روی جلگه پهناور و دشت بیکران و در هوای کنگره های کوشک سلطنتی پرواز می کردند. راجع به کبوتر و کبوتر خانه یکی از مراسم جشن عصر مسعود را در یکی از شب های سده یاد آوری می کنم.

این واقعه در سرخس واقع شده و علاوه بر آتش عظیمی که در دامان دشت افروخته بودند، خیل کبوتران را که اشیای سوختنی در پنجال های ایشان بسته بودند، بهوا پرواز می دادند و در میان انواع آتش بازی این آتش های سیار هوائی را هم تماشا می کردند.

ساعت 6 و نیم شام نزدیک است اما از افق دشت پهناور سرخی آفتاب مغرب هنوز نمودار است. دیوارهای جسیم و بلند لشکرگاه و بقایای کوشک سلطانی که هزار سال در تابش آفتاب سوزان دشت پخته شده و باد و باران قرون متوالی بدان رسیده و ریخته در این دقایق اخیر روز برنگ قلعه فولادین درآمده است. چون اوائل بهار است نسیم شامگاهان با وجودیکه از دامان دشت می آید خنک و فرح انگیز است. دو ساعت است که در پای دیوارهای لشکرگاه محمود و مسعود هر طرفی بعجله در تک و پو هستیم. خستگی روز، روزی که از ساعت شش صبح آن وارد این دشت بیکران شده ایم درین دقایقی که از ویرانه ها می برائیم، احساس می شود.

موسیو شلوم برژه، مدیر هیئت حفريات فرانسوی از دیدن کاخ نیمه ویرانه غزنویان به اندازه خوش است که به وجد آمده و با معلوماتی که در آثار عمرانی اسلامی دارد، نظیر آن را فقط در بقایای پایتخت و قصور خلفای عباسی در عراق سراغ میدهد و از نقطه نظر پلان و عظمت آن را با ویرانه های «یو خیدر» و «سمره» مقایسه می کند. حال خلیلی را خود می توانید تصور کنید. شاعر حساس و توانای معاصر ما که از او بهتر کسی قادر به ساختن قصاید حماسی و تصویر واقعات و کوائف مجالس تاریخی نیست و به خصوص در

جزئیات تاریخ عصر غزنویان و به کنه اسمای اماکن و کوشک های سلطانی و پهلوانان آن دوره بلد است، از دیدن این همه صحنه های بزم و رزم بکلی منقلب شده است. گاهی شعری بجا در عظمت کاخ و نیروی غزنویان از قصاید استاد سیستانی فرخی می خواند و گاهی گوشه از مجالس بزم و نشاط آن دوره را از زبان بیهقی بیان می کند و با قدرتی که در نظم و نثر دارد و پیروی که از آن دو استاد سخن کرده و می کند، یکطرف از دیدن لشکرگاه و کاخ دشت لکان الهام گرفته تا قصیده غرائی سراید و از طرف دیگر در صدد برآمده است که یک فصل سراسر جدید مربوط به سبک عمرانی غزنویان در تاریخ مولفه خویش تزئید کند.

با وجود گردش های زیادی که روی خرابه های ازمنه مختلف مملکت نموده ام، هیچگاه اصل و نقل تاریخ ماده و معنی تاریخ واقعه و محل وقوع تاریخ با سخن سرانی و مجلس آرائی را در تاریخ با اصل مجلس و صحنه آن اینطور مجسم و زنده و برازنده ندیده بودم. واقعاً چیزی عجیب و نادری است که واقعات هزار سال پیش را با قید تاریخ و جزئیات روزمره آن با مجالس و صحنه وقوع آن یکجا ببینید. حوادث روزگار که همیشه و همه جا ماده و معنی تاریخ را واژگون ساخته و متاسفانه در مملکت ما طوفان های عواطف بشری به این چیزها بیشتر صدمه رسانیده اقلأ در یکجا امانت داری کرده و متن سخن را با مجالس سخن یکجا به ما می سپارد. بیهقی واقعات و پیش آمدهای روزمره ایام توقف مسعود را در کوشک دشت لکان و در لشکرگاه وادی هیرمند مانند مصور زبردست به موشگافی هائیکه مخصوص خود اوست رسم می کند.

تاریخ مسعودی یادداشت های روزمره کسی است که روزی بحیث شاگرد و پیشکار ابونصر مشکان از دیوان رسالت به کوشک سلطنتی می رفت و در هر آن، در هر جا از اطاق خصوصی سلطان گرفته تا بارگاه عام، از میدان رزم گرفته تا مجالس بزم و شکار در دامن دشت و روی آب های هیرمند، هر جا حاضر بود و با دیده بصارت چون کمره عکاسی خود کار واقعات و پهلوانان و مجالس آن را با روشنی و تاریکی واقعی و حقیقی آن تومار زمانه گذران ثبت می نمود. طوریکه همه می دانند متاسفانه قسمت کلی این چشم دیده ها هم از جفای روزگار محفوظ نمانده جز قسمت محدودی که اقامت چند روزه مسعود در لشکرگاه جزء آنست و قراریکه وعده داده ایم بعضی گوشه های؟؟ اداری خصوصی و درباری او را در کوشک دشت لکان از عینک گاه بیهقی در موفعش شرح خواهیم داد.

مجموع آبادی های لشکرگاه یا لشکری بازار که هسته مرکزی آن را همان کاخ سلطانی یا بعبارت بیهقی کوشک دشت لکان تشکیل می داد و از طرف پدر و پسر، محمود و مسعود، در آن آبادی ها شده است و از نقطه نظر پلان و نقشه عمومی و ریخت و نواخت کار یک دست و محصول یک عصر واحد است، در تاریخ معماری اسلامی بالعموم و در تاریخ عمرانی اسلامی عصر غزنوی افغانستان بخصوص اهمیت فوق العاده دارد زیرا همان طوریکه متاسفانه سائر مظاهر هنری و تذهیبی عصر غزنوی بکلی تاریک است و از خاطره ها فراموش شده است، سبک عمرانی این عصر، بخصوص رونق عمرانی

درباری و سلطنتی که در هر دور و عصر امتیازاتی دارد، یک قلم از خاطره ها محو و نابود شده و با ویرانی های پی در پی که در عصر غوری ها و متعاقب آن در زمان تهاجمات چنگیز و تیمور بعمل آمده است، شواهدی از آن باقی نمانده و آنچه هم که بصورت بسیار محدود باقی مانده بود در اثر آشوب دوره های بعد و خانه جنگی های داخلی و حتی با آبادی های جدید بعدی که خشت و سنگ یکجا را به جای دیگر استعمال کرده اند، از بین رفته است.

غزنه دارالسلطنه با شکوه غزنویان، همان غزنه ئی که از نقطه اهمیت سیاسی و آبادی و عمرانی و انکشاف علوم و ادب در آسیای وسطی با بغداد، مرکز خلفای عباسی، هم عصر و همسر بود، در 1148 از دست علاوالدین جهانسوز، در 1221 در بیداد چنگیز و در 1326 در جور مغول ها چنان سوخت و منهدم شد و برباد گردید که امروز جز اتلال خاک باران دیده و آفتاب خورده چیز دیگری از آن باقی نمانده و گمان نمی رود که روزی بطور مثال حتی سنگ های تهداب کوشک کهن محمودی یا کاخ فیروزه پیدا شود.

در خود نفس شهر بست هم از آبادی های سلطنتی عصر غزنویان آنچه را که روزی فرخی از ماورای رودبار هیرمند دیده و به نگاه او منظر عالی شه را فراز دژ مجسم میساخت اثری که از نقطه نظر حیات سلطانی قابل ملاحظه باشد، از روی آن به چگونگی زندگانی درباری عصر آگاهی پیدا کنیم باقی نمانده زیرا بست که مقصودم در اینجا از نفس شهر است و دامنه های آبادی آن خارج از بالاحصار در داخل باره و بروج شهر و خارج تر آن افتاده بود، همه دستخوش خرابکاری ها شده. اگر چه در نفس شهر بست که شامل بازارها و منازل اهل کسبه و تجارت خانه ها بود با وجود خرابی های عصر غوری و تیمور لنگ کم و بیش زندگانی ادامه داشت ولی بعد از هر خرابی و انحطاط تاریخی که نتیجه طبیعی آن در هر زمینه ضمناً سبک عمرانی مشهود است با آبادی ها و مرمت کاری های بعدی بالکل شکل و قیافه عمرانات قدیمه عصر صفاری و غزنوی از میان رفته و یک سنگکاری و آجر بعد ازینکه چندین مرتبه بجاهای مختلف استعمال شده است، هنوز هم بجاهای نوی استعمال می شود.

شبهه ئی نیست که نمونه های کوچکی از عمرانات عصر غزنوی مانند منارها در غزنه و یا از زمان غوری ها بقعه هائی در چشت و هرات باقی مانده و بجای خود از نقطه نظر آبادی های آن دوره ها منتهای اهمیت دارد ولی مجموعه مفصلی از آبادی های غزنویان، آنهم آبادی های کوشک سلطنتی یا قسمت های مخصوص دربار و بارگاه عام و دیوان وزارت و دیوان رسالت و باغ های شکار صدها چیز دیگر که تعیین هویت اصلی آنها مطالعات عمیق فنی بکار دارد، چیزی است که عجالتاً منحصر به لشکرگاه که بقایای آن بطول چندین کیلومتر در بیست کیلومتری شمال غرب گرشک و نه کیلومتری شمال شرق بالاحصار بست در کنار مسیر هیرمند افتاده و به استثنای گنبدها و سقف ها باقی پیکر عمرانات پابرجاست و از همه چیز گذشته فقط تناسب و آهنگ حکم می کند که این بارگاه خسروانه مقر شاهانه و مرکز اقتدار و نیروی سلاطین مقتدر و عظیم الشانی بوده است.

شبهه‌ئی نیست که غزنویان نظیر این آبادی بلکه از نقطه نظر تجمل کوشک‌های مجلل‌تر در سائر بلاد قلمرو خویش، در بلخ و هرات و سرخس و نساپور و ری آباد کرده بودند و عروس الفلک غزنه مرکز امپراطوری غزنوی مقرر بود و پادشاه دائمی خاندان سلطنتی با داشتن کوشک‌ها و باغ‌ها که اقلاً نامهای آنها تا حال زیب قصیده‌ها و متون تاریخی اند، امتیاز داشت ولی متأسفانه این‌ها همه در آتش بیدادگری‌های خود و بیگانه‌نابیدید شده‌اند. البته لشکرگاه و کوشک دشت لکان هم از جور و جفای زمانه و نهیب غیظ و غضب امیال بشری‌رهائی نیافته ولی باز امتیازی که دارد این است بهر دستی که سوخته دست دیگری باز برای آبادی آن دراز نشده. بعبارت دیگر نقشه و پلان و ترتیبات آن بهمان شکل اولی و اصلی باقی مانده و مرمت کاری نشده تا نقشه آن مغشوش شود. بعد از آتش سوزی نه خود آباد شده و نه در مجاورت آن آبادی بعمل آمده تا گل و خشت و سنگ و مصالح آن را در خود بنا یا در جای دیگر استعمال کنند.

از روی آثار سوختگی که روی بعضی خشت‌ها در حصص فوقانی دیوارهای بعضی اطاق‌ها دیده شد، احتمال زیاد می‌رود که کوشک سلطانی را با آتش سوزی ویران نموده باشند و احتمال زیاد هم می‌رود که این کار بعد از خرابی غزنه حین مراجعت علاءالدین جهانسوز به غور صورت گرفته باشد. بهر حال نفس شهر بُست یعنی قسمت تجارتی شهر بعد از آشوب این زمان بعد از خرابکاری‌های تیمور تا زمانی کم و بیش ادامه داشت که آب در نهرها و قنات‌ها جاری بود ولی لشکرگاه در آتش سوزی اولی هر چه سوخت سوخت و هر چه ماند در دامن دشت بیکران و در آغوش آب هیرمند باقی ماند. بست اگر سوخت، اگر ویران شد و باشندگان آن اگر کشته شدند و دارائی‌شان به تاراج رفت، باز هم از میان مردمان اداره جمعی پیدا شدند که بعد از آرامی طوفان بیداد در پناه در و دیوار شکسته جمع شوند و چند گاه دیگر هم زندگانی کنند ولی لشکرگاه و کوشک دشت لکان از چوکات زندگانی مردمان عادی بلندتر و بزرگتر و عالی‌تر بود و در نتیجه اسیر عظمت خود شد و متروک ماند و بعد از انهدام نهرهای آب از طرف تیمور قسمت‌های معمور و سرسبز دشت لکان آهسته آهسته خشک شد و بالاخره آخرین شعله حیات هم در خرابه‌های شهر بست خاموش گردید و لشکرگاهی که یک روز قلب خروشان اردوی محمودی و مسعودی را در حاشیه سیستان تشکیل داده بود و آواز دهل و شیپور آن در ماورای آب‌های آمو و هامون شنیده می‌شد، بکلی خاموش شد و چنان در حاشیه دشت به گوشه فراموشی افتاد که حتی کاروان‌ها را هم بر خرابه‌های آن گذر نشد و نیست.

این بود آنچه بصورت غیر مترقبه و در منتهای شتاب و عجله در ظرف دو ساعت عصر روز پنجشنبه 26 حمل در لشکری بازار دیدیم و آنچه بصورت خواب در خیال باقی مانده شرح دادیم. حالا قراریکه در اوائل مقاله وعده داده ایم می‌خواهیم به تاریخ مسعودی مراجعه کنیم و ببینیم که کاتب دیوان رسالت، استاد ابوالفضل بیهقی، ضمن مسافرت‌های مسعود به بست چه خاطره‌هایی را در لشکرگاه و کوشک دشت لکان ثبت کرده است.

تا جائی که عجالتاً در موضوع مسافرت‌های مسعود بطرف بست تجسس کرده‌ام، سلطان دو مرتبه از غزنین بطرف بست رفته که یکی آن گذری بوده و اصلاً قصدش جرجان یا

گرگان بود و تقریباً یک ماهی هم در بست گذرانید که هم توقف کوتاهی بوده و هم بیهقی یادداشتی مبنی بر گذارش ایام این توقف ندارد. مسافرت دیگر مسافرتی است که اصلاً قصد سلطان بست بوده و تقریباً هفت ماه از غره محرم تا یازدهم رجب سال 428 هجری قمری را در بست یا صحیح تر بگویم در کوشک دشت لکان، در قلب لشکرگاه، در یک فرسنگی یا سه کروهی شهر بست گذرانیده است و اصلاً مقر و کوشک سلطانی چه در عصر پدرش محمود و چه در عصر خود او در همین جا بود. شاید غیر ازین دو مسافرت و دو دوره توقف در کوشک دشت لکان مسافرت های دیگری هم سلطان مسعود به بست نموده باشد که البته شماره صحیح آن اینجا منظور نظر نیست.

حالا که بشهادت و حواله بیهقی در صدد استخراج مطالب مربوطه به لشکرگاه و کوشک دشت لکان برآمده ایم، می خواهیم پیش از ذکر سائر وقایع نسبت به خود آبادی ها و اساس طرح آن مطالبی بعرض برسانم.

از روی بیانات بیهقی در جا های متعدد چنین معلوم می شود که مسعود در فن معماری و نقشه کشی و طرح بناها و باغها و میدان ها به اصول مهندسی مهارت بسزا داشت و شخصاً در طرح نقشه های عمارات جدید و تزئید الحاقیه ها به آبادی های پدر خویش سهم می گرفت و امور عمرانی را سخت نگرانی و مراقبت می کرد و اینجا مربوط به دخالت شخص سلطان در کارهای عمرانی پارچه را ذکر می کنیم که در ذیل وقایع سال 428 آمده و طوری که خواهید دید به آبادی های لشکرگاه، به بست هم اشاره ئی شده است.

"محرم این سال غرتش سه شنبه بود. امیر مسعود رضی الله عنه این روز در کوشک در عبدالاعلی سوی باغ رفت تا آنجا مقام کند. دیوان ها آنجا راست کرده بودند و بسیار بناها زیادت کرده بودند آنجا و یک سال که آنجا رفتم دهلیز درگاه و دکان ها همه دیگر بود که این پادشاه فرمود که چنان دانستی در بناها که هیچ مهندسی را بکس نشمردی و اینک سرای تو که بغزنین می بینید مرا گواه بسنده است و به نیشاپور شادباخ را درگاه و میدان نبود. هم او کشید بخط خویش سرانی بدان نیکوئی و چندین سریچه ها و میدان ها تا چنانست که هست و به بست دشت چوگان لشکرگاه امیر پدرش چندان زیادت ها فرمود چنانکه امروز بعضی بر جای است و این ملک در هر کار آیتی بود ایزد عزه ذکره بر وی رحمت کند."

ازین چند سطر واضح می شود که مسعود در فن مهندسی به هیچ مهندسی تن نمی داد و بخط خویش نقشه بناها، سرای ها، میدان ها و دکان ها را می کشید. لشکرگاه و بست که اصل موضوع مقاله ما است، اصلاً در عصر پدرش، محمود، بنا شده و لشکرگاه او بوده و مسعود در آنجا بناها و سرای ها و میدان های جدیدی علاوه کرده و اگر «دشت چوگان» را مربوط به لشکرگاه بگیریم، یا به بست معلوم می شود میدان چوگان بازی در لشکرگاه یا در بست ساخته و در مورد کلمه «چوگان» و «لکان» طوریکه در آغاز مقاله عرض کردم، همچنان کلمه «لکان» اسم اصلی و عمومی دشتی است که در میان خط جریان دو

رود خانه هیرمند و ارغنداب افتاده و دشت چوگان عبارت از میدان چوگان بازی است که بگمان غالب در لشکرگاه از طرف مسعود احداث شده بود.

مسعود در دو مسافرتی که از غزنه بطرف بست نموده در راه طبعاً در نقاط مختلفی توقف کرده ولی در هر دو مرتبه فقط از **تکین آباد** اسم می برد و این **تکین آباد** بصفت شهر و ولایت هر دو آمده که اینجا در پی تحقیق و تعیین موقعیت آن نیستم و محض اینقدر متذکر می شوم که قرار اکثر احتمالات در جوار قندهار حاضره بوده و خرابه های موجوده عقب پوزه «چهل زینه» از آن نمایندگی می کند. بهر حال این چند سطر ذیل از متن تاریخ مسعودی راجع به حرکت سلطان از **تکین آباد** بطرف بست قابل دست است.

"تاریخ سنه ثمان و عشرين و اربعمائه غره محرم روز دوشنبه بود و به کوشک دشت لکان فرود آمد روز پنجشنبه چهارم محرم امیر رضی الله عنه و این کوشک از بست بر یک فرسنگی است ..."

«لکان» همان کلمه ئی است که ضبط های مختلف آن را در متون مختلف در صفحات اول این مقاله داده ایم و به اعتبار وزن و قافیه مصرعی از قصیده فرخی بالاخره ضبط «لکان» را ترجیح داده ایم. بهر حال صورت صحیح و واقعی آن هر چه باشد، درین شبهه ئی نیست که مسعود نه در نفس شهر بست و نه در دژ و بالاحصار شهر بلکه در یک فرسنگی آن و به کوشک دشت لکان فرود آمده است و واضح می شود که مقر و کوشک سلطانی نه در خود شهر بلکه به یک فرسنگی آن در دامان «دشت لکان» وقوع داشت. موقعیت این کوشک را درین دشت از روزنه نگاه و زبان مسافر دیگری بشنوید که خود بزرگترین گوینده سیستان است و از جانب سیستان سوی بست می آید. مشار الیه از جانب غرب می آید و از دشت مهیب و هولناکی می گذرد که بهتر است توصیف آن را از زبان خود او بشنوید:

من بیابانی به پیش اندر گرفته کاندراو	از نهیب دیو دل خوناب گشتی هر زمان
سهمگین راهی فرازش ریزه سنگ سیاه	پهنور دشتی نشیبش توده ریگ روان
ریگ او میدان دیو و خوابگاه اژدها	سنگ او بالین ببر و بستر شیر زیان
گاه رفتن ریگ او چون نیشتر در زیر پا	گاه خفتن سنگ او چون نیش گزدم زیر ران
زان درازی راه با دل گفتمی هر ساعتی	کین بیابان را مگر پیدا نخواهد بد کران
اندرین اندیشه بودم کز کنار شهر بست	بانگ آب هیرمند آمد بگوشم ناگهان
منظر عالی شه بنمود از بالای دژ	کاخ سلطانی پدید آمد از دشت لکان

فرخی از کنار شهر بست و از کنار آب های هیرمند که از پای دیوار های یک حصه شهر می گذرد دورتر در میان دشت لکان کاخ سلطانی را مشاهده میکند. «کاخ سلطانی دشت لکان» متذکره او و «کوشک دشت لکان» متذکره بیهقی در یک فرسنگی بست هر دو یک چیز است و عبارت از مقر سلطانی در حوالی قریب بست می باشد. خواهید گفت کاخ یا

کوشک دشت لکان با لشکرگاه یا لشکری بازار چه ارتباطی دارد؟ اینک باز به متن تاریخ مسعودی مراجعه می کنیم:

مسعود به قرار چند سطر اول متن روز پنجشنبه چهارم محرم سنه 428 هجری قمری به کوشک دشت لکان فرود آمد و آنجا تقرر دارد و چند روز بعد به مناسبت ورود رسول سلجوقیان بیهقی چنین می نویسد:

"روز آدینه نوزدهم محرم دو رسول سلجوقیان را به «لشکرگاه» آوردند. دانشمندی بود بخاری مردی سخنگوی و ترکمانی که گفتندی از نزدیکان آن قوم است."

روز دو شنبه هفتم صفر سال مذکور بمناسبت حادثه ئی که حین کشتی سواری در آب های هیرمند واقع شد و نزدیک بود مسعود غرق شود و او را به کشتی رسانیده و نجات دادند. بیهقی می نگارد:

"چون امیر به کشتی رسید کشتی ها برانندند و به کرانه رود رسانیدند و امیر از آن جهان آمده به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید و تر و تباه شده بود و بر نشست و به زودی به کوشک آمد و خبری سخت ناخوش در لشکرگاه افتاده بود و اضطرابی و تشویشی بزرگ به پا شده و اعیان و وزیر بخدمت استقبال رفتند و چون پادشاه را سلامت یافتند خروش و دعا بود از لشکری و رعیت و چندان صدقه دادند که آن را اندازه نبود..."

درین دو پارچه در حالیکه سلطان مسعود در کوشک دشت لکان تقرر دارد، بمناسبت دو واقعه از «لشکرگاه» اسم برده شد و اولی آن به صورت قطع حکم می کند که کاخ دشت لکان در لشکرگاه وجود دارد زیرا اگر چنین نبود رسول سلجوقیان را به لشکرگاه چرا بیارند. پس کاخ سلطنتی همان طور که بقایای آن را ملاحظه کردیم، با لشکرگاه و آبادی های ملحقه آن پیوست و متصل بود و کوشک و لشکرگاه هر دو در دامان دشت لکان واقع شده بود و لشکرگاه همین لشکری بازاری است که تا حال خرابه های با عظمت و بزرگ آن به سه کروهی یا 9 کیلومتری شمال شرق بالاحصار بست و تقریباً درحوالی 20 یا 7 کروهی جنوب غرب گرشک دیده می شود و این اولین باری است که بصورت قطع و یقین موقعیت یکی از کوشک های سلطانی و محل یکی از لشکرگاه های غزنویان را با بقایای آن تقریباً بحال آبادی مشخص و معین شده است.

یکی از واقعاتیکه در روز اول ورود سلطان مسعود در کوشک دشت لکان بعد از چاشت روز پنجشنبه چهارم محرم سال 428 هجری قمری بمیان آمد، شکار آهو است در داخل باغ بزرگ کوشک که اینک با متن بیهقی موضوع را از نظر شما می گذرانیم:

"نزدیک نماز پیشین که همه لشکر پره داشتند و از دوکان نخچیر برانده بودند و اندازه نیست نخچیر آن نواحی را چون پره تنگ شد نخچیر را در باغ راندند که در پیش کوشک است و افزون از پانصد و ششصد بود که بباغ رسید و بصحرا بسیار گرفته بودند.

بیوزان و سگان و امیر بر خضر بنشست و تیر میانداخت و غلامان در باغ می دویدند و می گرفتند و سخت نیکو شکاری رفت و همچنین دیده بودم که امیر محمود رحمة الله علیه کرد اینجا و هم به بست و گور خری در راه بگرفتند و بداشتند باشکالهایش فرمود تا داغ برنهند بنام محمود و بگذاشتند که محدثان پیش وی خوانده بودند که بهرام گور چنین کردی."

اگر بخاطر داشته باشید عیناً مطابق این متن اولین محلی که در لشکرگاه بعد از مدخل بزرگ وارد آن شدید محوطه بسیار وسیع و بزرگی بود مربع که دیوارهای آن تا امروز پابرجا است و صفاً هم در وسط آن تا حال باقی است. این محوطه بزرگ همین باغ پیش روی کوشک است که مدخل آن رخ بطرف دامن دشت لکان مفتوح می باشد و حتماً آن صفاً وسطی جایگاه نشستن محمود و مسعود در روزهای شکار بود و به نحوی که بیهقی شرح می دهد لشکری ها در روز ورود مسعود به کوشک از لشکرگاه به صحرا برآمده و حلقه بزرگی کشیده بودند و قراریکه اصول بود حلقه را تنگ کرده و در حدود پنجم یا ششصد آهوا داخل باغ کردند و به رنگی که خواستند شکار نمودند. از بیانات بیهقی معلوم می شود که در این باغ محمود هم شکارها کرده است. شکار حیوانات صحرائی در داخل محوطه باغ بیشتر در عصر ساسانیان معمول و مروج بود و چنین باغی را در آن عصر «فردوس» می گفتند و مجالس زیادی از شکارگاه های شاهان ساسانی روی قاب های نقره و غیره در موزه ارمیتاژ در لنینگراد موجود است و قراریکه بیهقی اشاره می کند محدثان نقل شکار های گروه خر بهرام و غیره را برای محمود می نمود و او هم به سنت بهرام شاه خود بر گوره خری داغ نهاد.

بهر حال در میان محوطه های خورد و بزرگ لشکرگاه در محل باغ شکار محمود و مسعود کوچکترین شبهه و تردیدی موجود نیست و صد در صد یقین کامل داریم که چهار دیواری نهایت بزرگی که تعریف نموده و همان باغ شکار است و آنچه بیهقی نقل می کند در محوطه همان چهار دیواری بعمل آمده است.

در ذیل واقعاتی که حین توقف مسعود در کوشک دشت لکان و در لشکرگاه واقع شده آمدن ایلچی های سلجوقیان است که به روز آدینه یازدهم محرم 428 وارد لشکرگاه شدند و پیشتر بمناسبت ذکر نام لشکرگاه از آن تذکر دادیم. بیهقی می گوید: "... و دیگر روز شبیه امیر بار داد سخت با شکوه و تکلف و رسولان را پیش آوردند و خدمت کردند و بندگی نمودند. به دیوان وزیر بردند و صاحب دیوان رسالت آنجا رفت خواجه بو نصر مشکان و حالی کردند..." مقصودم ازین چند سطر «بار دادن» امیر و بردن رسولان است به «دیوان وزارت» و از آن معلوم می شود که در کوشک سلطنتی دشت لکان بارگاهی برای بار دادن ایلچی ها و رسولان بوده و محلی بنام دیوان وزارت موجود بود و اگر به شرح بقایای آبادی ها طوریکه پیشتر داده شده است کمی دقت شود محلی بنام تالار دربار یاد شده است و این همان بارگا سلطانی است که اینک رسولان سلجوقی را 929 سال قبل در زیر رواق ها و گنبدی مجلل و بزرگ آن مشاهده می کنیم. همین قسم از تالار دیگری شبیه تالار دربار ولی به پیمانه کوچکتر صحبت شد. اینجا را به اکثر احتمال می

توان همان دیوان وزارت خوانده و صاحب دیوان رسالت خواجه بو نصر مشکان رسولان سلجوقیان را در آنجا پذیرفت و با آن ها مذاکره نمود. دانشمندی بخاری و مرد ترکمان می خواستند دست درازی سائر ترکمان ها را بهانه قرار داده و اجازه تسلط بر شهر مرو و سرخس و بلرد را حاصل کنند ولی مسعود به کنیه حقیقت پی برده و قهر شد و بزبان وزیر احمد عبدالصمد و بو نصر مشکان به ایشان فهمانید که اگر این گونه حقه بازی ها را کنار نگذارند به شمشیر ایشان را به راه خواهد آورد و بعد از چند روزی رسولان رخصت شدند.

یکی از واقعات دیگری که حین توقف مسعود در لشکرگاه واقع شده شکار و حادثه چیه شدن کشتی است در رود خانه هیرمند که از نقطه نظر موقعیت کوشک و آبادی های لشکرگاه کنار مسیر رود خانه و جلگه پهناور سرسبزی که مقابل لشکرگاه در اطراف سواحل منبسط است، کمک زیاد می کند و خواندن این موضوع در متن تاریخ مسعودی قسمت های مختلفه صحنه را از میدان شکار و سواحل رودخانه گرفته تا اطاق های خصوصی کوشک، همه را در نظر ما مجسم می سازد. بیهقی می نویسد:

"روز دوشنبه هفتم صفر امیر شکیب برنشست و به کران رود هیرمند رفت با یاران و یوزان و حشم و ندیمان و مطربان و خوردنی و ... بردند و صید بسیار بدست آمد که تا چاشتگاه بصید مشغول بودند. پس بکران آب فرود آمدند و خیمه ها و شرعها زده بودند، نان بخوردند و دست به ... کردند و بسیار نشاط رفت. بقضای آمده پس از نماز امیر کشتی ها بخواست و ناوی ده بیاوردند یکی بزرگتر را جهت نشست او راست کردند و جامها افگندند و شرابی بر وی کشیدند و وی آنجا رفت با دو ندیم و کسی که ... از ... و دو ساقی و غلامی سلاحدار و ندیمان و مطربان و فراشان و از هر دستی مردم در کشتی های دیگر بودند و کس را خبر نه. ناگاه آن دیدند که چون آب نیرو کرده بود و کشتی پر شده نشستن و دریدن گرفت آنگاه آگاه شدند که غرق خواست شد. بانگ و هزاره و غریو خواست. امیر برخاست و هنر آن بود که کشتی های دیگر بدو نزدیک بودند ایشان درجستند هفت و هشت تن و امیر را بگرفتند و بربودند و بکشتی دیگر رسانیدند و نیک کوفته شد و پای راست افگار شد چنانکه یک دوال پوست و گوشت بگسست و هیچ نماده بود از غرقه شدن اما ایزد عزذکره رحمت کرد پس از نمودن قدرت و چون امیر بکشتی رسید کشتیها برانندند و بکرانه رود رسانیدند و امیر از آن جهان [جهیده] آمده و بخیمه فرود آمد و جامه بگردانید و تر تباه شده بود و بر نشست و به زودی به کوشک آمد که خبری سخت ناخوش در لشکرگاه افتاده بود و اضطرابی و تشویشی بزرگ بپا شده و اعیان و وزیر بخدمت استقبال رفتند چون پادشاه را سلامت یافتند خروش و دعا بود از لشکری و رعیت و چندان صدقه داد که آن را اندازه نبود و دیگر روز امیر نامها فرمود بغزنین و جمله مملکت برین حادثه بزرگ و صعب که افتاد و سلامت بدان مقرون شد و مثال داد هزار هزار درم بغزنین و دو هزار بار هزار درم بدیگر ممالک به مستحقان و درویشان دهند شکر این را و نبشته آمد و بتوقیع موکد مبشران برفتند و روز پنجشنبه امیر را تب گرفت تب سوزان و سرسامی افتاد چنان که

بار نتوانست داد و محبوب گشت از مردمان مگر اطباء و تنی چند از خدمتگاران مرد و زن را دل ها سخت متحیر و مشغول شد که تا حال چون شود...؟؟"

اگر خوانندگان گرامی بخاطر داشته باشند در قسمت های گذشته مقاله هنگامیکه خرابه های لشکرگاه و موقعیت آن را کنار مجرای هیرمند شرح می دادیم، اقلاً به یکی از مدخل های بزرگ آبادی ها بطرف مجرای رود خانه اشاره کردیم و گفتیم که یکی از راه های کوشک سلطانی بطرف آبهای هیرمند در اینجا بود و عرض کردیم که متصل آن جا و دورتر ها کشتی های مخصوص کوشک سلطانی همیشه آماده می بود، گمان نمی رود که مانند پلی که مقدسی در بست تذکار می دهد و روی یک عده زورق ها ساخته شده بود در لشکرگاه هم بوده باشد وجود پل بست با اشاره هائی که از طرف نویسندگان قرن چهارم هجری شده ثابت است و از روی بقایای برجی که در چند متری سواحل فعلی رود خانه هیرمند نزدیک به پای حصار آقای نایب الحکومه قندهار دیده اند، احتمال زیاد می رود که پل مذکور در نزدیکی دژ بست وجود داشت زیرا گمان زیاد می رود که برجی که بقایای آن دیده شده یکی از نقاط اتصال کشتی های پل بوده باشد. بهر حال گمان نمیکنم در مقابل لشکرگاه روی هیرمند چنین پلی بوده باشد. صحنه شکار فوق الذکر مسعود جلگه فراخی بوده مقابل لشکرگاه، آن طرف رود هیرمند. وجود بازها و سگ های شکاری نشان می دهد که در پیرامون قصر جاهائی برای این قبیل پرندگان و حیوانات تهیه شده بود چنانچه منجمله کبوتر خانه کوشک را دیدیم و تذکری از آن دادیم.

واقعه کشتی خواستن امیر بعد از نان چاشت و بعد از نماز که غالباً نماز پیشین باشد واقع شده و به شرحی که در متن بیهقی خواندید حادثه ناگواری رخ می دهد که در نتیجه سلطان از غرق شدن نجات می یابد ولی به پای راست جراحت می بردارد و قراریکه از بقیه بیانات مابعد بیهقی معلوم می شود برای چندین روز کسالت مزاج و تب شدید بر امیر وارد می شود. مربوط به صحنه حادثه در اینجا دقت فرمائید که امیر بعد از اینکه کنار رود خانه در خیمه ئی لباس عوض کرد (برنشست و بزودی به کوشک آمد که خبر سخت ناخوش در لشکرگاه افتاده بود) ازین جمله واضح می شود که این حادثه در حوالی قریب لشکرگاه و کوشک سلطانی جزء آن واقع شده است و باز از خلال واقعه دیگر معلوم میشود که موقف سلطان مسعود در بست در کوشک دشت لکان در لشکرگاه بود.

قراریکه بالا متذکر شدیم سلطان در اثر این حادثه مریض شد و سخت تب کرد و حال دربار و دادن بار عام را نداشت. درین میان رسولی از طرف پسران علی تگین می رسد که از بعد ورود رسولان سلجوقیان دومین رسولی است که حین توقف سلطان در کوشک لشکرگاه وارد می شود و چند سطر مربوطه بیهقی یکی دو نقطه دیگر آبادی ها را به ما معرفی می کند:

"روز چهارشنبه هفدهم صفر رسولی رسید از آن پسران علی تگین الپتگین نامی با وی خطیب بخارا عبدالله پارسی. و رسولدار پیشرفت با جنیبیان و مرتبه داران و ایشان را بکرامت به لشکرگاه رسانیدند و نیکو داشتند و نزل بسیار فرستادند. و امیر را آگاه

بکردند پیغام فرستاد بر زبان بوالعلاء طبیب نزدیک وزیر که هر چند ناتوانیم از این علت از تجلد چاره نیست فردا بار عام دهیم چنانکه همه لشکر ما را به ببینند رسولان را پیش باید آورد تا ما را دیده اید آنگاه پس آن تصمیم برگردانیدن ایشان کرده شود گفت سخت نیکو میگوید خداوند که دلها مشغول است و چون ازین رنج بر تن مبارک خود نهد بسیار فایده حاصل شود دیگر روز امیر بر تخت نشست رضی الله علیه در صفة بزرگ و پیشگاه و وزیر و ارکان دولت و اولیا و حشم بدرگاه آمدند و سخت شادیانه گشتند.

در این پارچه قراریکه ملاحظه می فرمائید باز رسولان را به «لشکرگاه» می آرند و تا سلطان بار عام میدهد و بعد از آن چند روز دیگر در اینجا رهایش دارند. پس لشکرگاه علاوه بکوشک سلطانی ملحقات دیگری برای رهایش رسولان و مهمان های رسمی و غیره هم داشت. سلطان بار عام موعود خود را که مقصودش از آن هم نشان دادن خود بعد از حادثه و مریضی به لشکری ها و هم دیدن رسولان میباشد در «صفة بزرگ» بعمل می آرد، یعنی خودش روی «صفة بزرگ» بر تخت مینشیند. آیا این صفة بزرگ همان صفة ایست که در وسط باغ شکار از آن تذکر دادیم یا کدام صفة دیگر؟ نشان دادن خودش به لشکری ها چنین ایجاب می کند که در صفة باغ مذکور که متصل کوشک است برآمده باشد ولی کسالت مزاج مساعدت به بر آمدن به هوای آزاد نمی کند چنانچه دیدید مجبور به دادن این بار عام شده و قراریکه از بقیه گفتار بییهی معلوم می شود در آن روز رنج زیادی بر امیر وارد شده و برای چندین روز دیگر بستری گردید.

در این روزها سلطان در اثر کسالت مزاج در سرای خصوصی کوشک دشت لکان استراحت دارد و رسولان فوق الذکر که از طرف ایلک خان آمده اند در مهمان خانه لشکرگاه منتظر جواب پیغام های خویش می باشند.

وزیر احمد عبدالصمد و عارض ابوالفتح رازی و نصر مشکان و حاجبان بکتغدی و ابونصر و حشمت ابونصر به دیوان وزارت مجلس ها می کنند. در دیوان رسالت هم فعالیت ها برای تحریر نام ها و مکاتبات جاری است بوالعلاء طبیب سلطان و ابو الفضل بییهی و آعاجی خادم سرای خصوصی سلطنتی واسطه مخابره میان شخص سلطان و ارکان دولت قرار گرفته اند. در این میان نامها از بوسهل حمد وی عمید عراق و نامهای دیگر از جانب وزیر خلیفه می رسد و بسا واقعات دیگر رخ می دهد و این همه پیش آمدهای بزرگ اداری و سیاسی موجب می شود تا ارکان دولت استراحت سلطان را اخلال کنند و بیشتر کاتب دیوان رسالت بو نصر مشکان ضرورت دارد تا گاه و ناگاه برای امضای نامها و مکتوب ها شاگرد خویش، بییهی، را به سرای خصوصی بفرستد. درین رفت و آمد ها سلطان باری ابوالفضل را به اطاق خویش می خواهد و اینک وی چگونگی یکی از اطاق های سلطانی را در سرای خصوصی کوشک لشکرگاه برای ما شرح می دهد.

"بو نصر این نام ها را بخط خویش نکته بیرون آورد تا این عارضه افتاده بود پیش چنین می کرد و از بسیار نکته چیزی که در آن کراهیتی نبود می فرستاد فرود سرای

بدست من و من باغاجی خادم می دادم و خیر خیر جواب می آوردم و امیر را هیچ ندیدمی تا این نکته بردم نو شتاری بود آغاجی بستند و پیش برد پس از یک ساعت برآمد و گفت ای ابوالفضل ترا امیر می خواند پیش رفته یافتم خانه تاریک کرده و پرده های کتان آویخته و تر کرده و بسیار شاخها نهاده و طاسهای بزرگ پر یخ بر زیر آن و امیر را یافتم آنجا بر زیر تخت نشسته پیراهن توی بر تن مخفه در گردن عقدی همه کافور و بوالعلا طبیب را آنجا زیر تخت نشسته دیدم گفت: او نصر را بگوی که امروز درستم و درین دو سه روز بار داده اید که علت و تب تمامی زائل شد جواب بو سهل بیاید نبشت که این مواضعت را امضا باید کرد سپس آنگه احکام تمام کرده اید و حجت و براین مرد گیرد که این بار دیگر مواضعت ارزانی داشتیم حرمت شفاعت وزیر خلیفه را و اگر پس ازین خیانتی ظاهر گردد استیصال خاندانش باشد و جواب وزیر خلیفه بیاید نبشت چنانکه رسم است به نیکونی درین باب آن نامه که به بوسهل نبشته اید تو بیاری نا توقیع کنیم که مثال دیگر است."

منظور اساسی از ذکر این پارچه شرح چگونگی اطاقی است از سرای خصوصی کوشک سلطنتی که طبق هدایت طبیب دربار آن را سرد و تاریک کرده اند. مؤرخ بصیر و موشگاف با دقت نظری که در ملاحظات خود دارد، این همه جزئیات قیمت بها را که منظور اساسی تاریخ نویسی است، بما می دهد. خوانندگان عزیز بیاد خواهند داشت که حین شرح محلی بنام تالار دربار متذکر شدیم که در قسمت شمال آن مترادف بر مسیر رود خانه اطاق هائی دیده می شود که قسمت خصوصی کوشک سلطانی را تشکیل می دهد. اطاقیکه سلطان مسعود در اثر کسالت مزاج در آن استراحت دارد حتما در همین گوشه کوشک بوده، سرای خصوصی سلطنتی اطاق های متعددی داشت که درجه های بعضی آن بطرف سطح رود خانه هیرمند باز می شد و مقابل آنها منظره زیبا و با شکوهی روی آب های دریا و جلگه پهناور و سرسبز افتاده بود. قسمت های خصوصی کوشک سلطنتی دشت لکان مانند سائر حصص آن و مابقی آبادی های لشکرگاه همه آباد و بدون سقفها و گنبدها ارکان عمارات همه پا برجاست و می شود اطاق به اطاق گردش کرد و مختصات معماری و ترتیبات آنها را مطالعه نمود.

قراریکه از متن تاریخ مسعودی بر می آید سلطان قراریکه ذریعه بیهقی بکاتب دیوان رسالت بو نصر مشکان از صحتمندی خود اطمینان داده بود، چند روز بعد قادر بجلوس در دربار عام شد چنانچه بیهقی گوید:

"... و روز پنجشنبه غره ماه ربیع الاول امیر مسعود بار داد که سخت تندرست شده بود بارعام و حشم و اولیا و رعایای بست پیش آمدند و نثارها کردند و رعایا او را دعاها و فراوان گفتند و بسیار قربانی آوردند بدرگاه و قربان کردند و نان بدرویشان دادند و شادی بود که مانند آن کس یاد نداشت."

در زمانیکه کسالت مزاج سلطان تازه بر طرف شده ولی در همان اطاقیکه شرح یافت استراحت دارد و بیهقی بدان جا بحضور مشرف شده بود و بار دیگر مؤرخ شهیر را

میخواهد و این دفعه بشکرانه نعمت صحت که خدای متعال بوی ارزانی فرموده بود، اراده می کند تا برای قاضی بست بوالحسن بولانی و پسرش بوبکر که از کس چیزی نمی گرفتند و به منتهای تنگدستی و عزت زندگانی می کردند، یک یک کیسه حاوی هزار مثقال زر پاره بدهد و این موضوع را ذریعه بیهقی به بو نصر مشکان حالی کرد و کاتب دیوان رسالت قاضی و پسرش را احضار نمود تا عطیه سلطانی را بگیرند ولی ایشان از قبول آن استنکاف ورزیدند و خواهش نمودند تا سلطان این لطف را به مستحقین آن بفرمایند.

در میان واقعات دیگری که حین توقف سلطان مسعود در کوشک لشکرگاه واقع شده و از نقطه نظر اسماء و موقعیت اماکن به موضوع اساسی این مقاله روشنی می اندازد، گردش است که سلطان از لشکرگاه سوی **میمند** [میوند] می کند. اینک متن تاریخ مسعودی:

"... و امیر رضی الله عنه روز دوشنبه بیست و پنجم ماه ربیع الآخر سوی یمن آباد و میمند رفت به تماشا و شکار و خواجه عبدالرزاق حسین به میمند میزبانی کرد چنان که او دانستی کرد که در همه کارها زیبا و یگانه روزگار بود و دندان مزد بسزا داد و کیلانش بسیار نزل دادند قومی را که با سلطان بودند و امیر بدان بناهای پادشاهانه که خواجه احمد حسن ساخته است رحمة الله علیه به میمند بماند و روز چهار شنبه چهارم جمادی الاول بکوشک دشت لکان باز آمد."

جمله که در این پارچه به اصل موضوع این مقاله ارتباط دارد، باز آمدن مسعود از میمند به کوشک دشت لکان است و از آن بصورت قطع ثابت می شود که مقر سلطان دربست همین کوشک می باشد و هر جا که بغرض شکار یا گردش می رود، باز بهمین قصر در لشکرگاه مراجعه می کند. سائر مطالب اگر بصورت مستقیم به موضع اصلی مقاله تعلق نمی گیرد با مسافرت ما طور عام بی ارتباط نیست زیرا با گردش که بغرض معاینه مزار شهداء به میمند نمودیم، بعد از فراغ کار اساسی به معاینه خرابه هائی که بشکل پشته در آمده و همچنین بزبارت بقعه ئی که مردم مقبره **خواجه احمد حسن میمندی** می خوانند مبادرت نمودیم. آبا بناهای پادشاهانه که وزیر موصوف در میمند ساخته و مسعود چند روزی در آن مهمان میمندیان بود، روی همین پشته بود؟ سئوالی است که عجالتاً در چوکات حاضره معلومات نمی توان بدان بصورت مثبت یا منفی جواب داد. این قدر گفته می توانیم که در خود میمند این پشته که دو صد قدمی پیش از مزار شهداء فاصله ندارد برجسته ترین و مهمترین مرکز خرابه ها است. بقعه ئی که مردم مزار **خواجه حسن میمندی** می خوانند دو صد قدم دورتر بطرف جنوب پشته مذکور در زاویه باغی افتاده و قرار نقشه جدیدی که تهیه شده بجای گنبد سابقه که فرسوده شده گنبد جدیدی آباد خواهد شد.

از روی پارچه فوق متن بیهقی این امر هم استنباط می شود که میمند و یمن آباد دو جای علیحده بود ولی از چند سطر مذکور فاصله یمن آباد از میمند معلوم نمی شود تا اظهار نظری کرد. اگر یمن آباد سر راه کوشک سلطنتی دشت لکان و میمند باشد، می توان آن را

در کشک نخود فعلی قرار دارد. کشک نخود را نویسندگان قرن چهارم «فیروزوند» خوانده و بقایای خرابه های بالاحصار و نقاط مربوطه آن ساحه بزرگی را اشغال کرده و سطح آن از پارچه هائی تیکرهای مختلف عصر اسلامی پوشیده و مملو است.

بهر حال برگردیم به موقف مسعود در کوشک دشت لکان و یکی دو واقعه دیگر را که واقع شده است از نظر بگذرانیم. بیهقی می نویسد: " روز یکشنبه هشتم این ماه بوسعید بن طاهر بن محمود طاهر خزینه دار بست گذشته شد رحمته الله علیه و سخت جوانمرد و کاری بود و خرد پیران داشت."

این پیش آمد را از این نقطه نظر ذکر کردیم که چاشت روز پنجشنبه 26 حمل بعد از معاینه بالاحصار بست و طاق معروف آن برای صرف چاشت جنوب خرابه ها در باغچه ئی توقف کردیم که آنجا بقعه و زیارتی موجود است که در زبان نزد اهالی بزیارت امام صاحب شهرت دارد. بنده به همراهی جناب خلیل الله خان خلیلی بعضی پارچه های موجوده روی قبر را مطالعه کرده و 5-6 پارچه شکسته کمبود لوحه مزار را که در گوشه شمالی درگل ها مدفون بود، بیرون آوردیم و مطالعه کردیم و همه پارچه ها را در دیوار جنوبی اطاق محکم کردیم تا از بین نرود. اگر چه نقل صورت قرائت کتیبه پیشم موجود نیست معذک اینقدر بخاطر دارم که اسم بوسعید بن طاهر بن محمود در آن تحریر بود. اگر بدانچه از حافظه می گویم اشتباه رخ نداده باشد گمان می کنم این مقبره مزار همان خزینه دار بست است.

بهر حال چون صورت کتیبه لوحه نزد آقای خلیلی موجود است، صحت و سقم این نظریه را انشاءالله زودتر اشعار خواهند فرمود

آخرین واقعه که بیهقی در زمان اقامت مسعود در لشکرگاه یادداشت کرده موضوع نامه های بوسهیل حمدوی صاحب بریدری است راجع بسرکشی پسر کاکو و جمعی از ترکمانان قزلیان و یغمریان و سلجوقیان. مسعود بعد از خواندن نامه ها بیاناتی می دهد مبنی بر این که لشکری که ما در خراسان داریم کافی است تمام عراق یعنی ایران فعلی را ضبط کند. اگر چه بوسهیل با نام های متواتر کوشش می کند که سلطان به هرات یا مرو مسافرتی کند و قوای سلطنتی متکی او باشد ولی مسعود به واقعات اهمیتی نداده و روز یازدهم ماه رجب از کوشک دشت لکان بست جانب عزنین روان می شود و روز پنجشنبه هفتم شعبان بباغ حمدوی فرود می آید.

خوانندگان گرامی که این چند صفحه پراکنده را از نظر گذرانیده اند، حالا درک کرده می توانند اتفاقات در دامن دشت بیکران در چه جای مهمی مرا وارد ساخته است و این آبادی های نیمه ویرانه که امروز از راهرو کاروان هم کنار افتاده است، هزار سال پیش چه نقش مهمی در سرنوشت ما و کشور ما و خاکهای مجاور که همه جزء امپراطوری غزنوی بود، بازی کرده است. نیروئی که هزار سال پیش در لشکرگاه تمرکز داشت، قوه بود که از کنار های هیرمند بر تمام سیستان و ماورای آن دیده بانی می کرد. ضامن امن و

